



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نثر ادبی

تختینہ خندان



اسماء خواجہ زادہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذخیره خدا

نویسنده:

اسماء خواجه زاده

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ذخیره خدا
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۹	تقدیم
۱۳	فصل اول: سال های سکوت
۲۷	فصل دوم: سال های بی قراری
۴۵	فصل سوم: سال های انتظار
۵۰	فهرست منابع
۵۱	درباره مرکز

سرشناسه : خواجه زاده، اسما

عنوان و نام پدیدآور : ذخیره خدا/مولف اسماء خواجه زاده.

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : [۴۷] ص. ۱۱ × ۱۶ س م.

فروست : نثر ادبی

شابک : ۳۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۳۰۰۰ ریال چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۵۵-۴ :

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس چاپ سوم است.

یادداشت : چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه: ص [۴۷-۴۵].

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- داستان

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۹/خ ۳ذ۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۱۶۷۱۰

ص: ۱

ذخیره خدا

مؤلف اسماء خواجه زاده.

ص: ۲

ذخیره خدا

ص: ۳

به موعود:

سرنوشت صبور قرن های تحمل و تسلیم

به موعود:

خیال نازک بغض های در گلو رسوب شده

به موعود:

حوصله روشنِ بلوغ عدالت در پیکره زمین

به موعود:

تمنای تکرار بی لکنت ترانه های باران و خاک

اویی که:

قطب است و محض است و مدار!

روح است و اصل است و قرار!

دو آسمانی که در زمین تمام دارایی منند،

شفاف ترین هر چه دارم های لبریز مهربانی ام:

* * *

به:

پدر و مادرم

ص: ۴

می آیی؛ می دانم ...

روزی که زمین، مستی های طغیان زده اش را از دستِ رخوت درد آلود بی تو زیستن می گیرد و می گذارد تا لایه های عطش خورده تردید هایش، در اضطراب گنگ مفهوم به ادراک نرسیده رسیدن تو رنگ ببازد.

می آیی؛ می دانم ...

روزی که آسمان، پر از رد پای پنجره های کابوس دیده است و آفتاب گردان ها، تازیانه خورده تاریکی هایی که بر پیکره شان نشسته است.

می آیی؛ می دانم ...

روزی که باورها، در بلوغ پر از غوغای تو را نفس کشیدن، پوست انداخته اند و گذاشته اند تا این شیخ از زندگی مانده، تاول شتاب رفتن هایش را، بی قرار تر و گریز پا تر، به امتداد جاده از راه آمدن تو بسپارد.

می آیی؛ می دانم ...

اما چند زمستان دیگر باید پر از نرسیدن، بیاید و برود تا پژمردگی های حسرت زده زمین، بهار رسیدنت را نفس بکشند و این همه ناآرامی های بی پناه را در زمان در تو متوقف شده عقربه ها، آرام کنند؛ چند زمستان دیگر ...!؟

می آیی؛ می دانم ...

اما چند فصل پر از فاصله دیگر مانده تا قاصدک ها بتوانند در اطرافِ تو خیمه بزنند و بال شاپرک ها، به ضریح چشمانت
برسد؟ چند فصل دیگر ...؟!؟

چند صبح جمعه دیگر باید از گلوی ندبه هایی تو را صدا زد که بغض شان «متی ترانا و نراک» شنیده و ناشنیده می شکند؟
چند صبح دیگر؟!؟

می آیی؛ می دانم ...

اما اصالت زخم و گل و خنجر! چند تا دلخوشی پروانه هایی که یک ریز جلوه های تجلی تو را پای دلتنگی های پر از تمنای
باران خورده خیالت سکوت می کنند باید قربانی شود تا بشارت شکوه شرقی شان به تو، در نجوا های پنهان و آشکار همه
خلقت بیچد؟ چند ...؟!؟

عزیز کرده این همه دل!

می آیی، می دانم و تا آن روز دنیا - حتی بی آفتاب - بر مدار چشم های تو می چرخد، و قاصدک ها، هر چند در سلوک
باد، دچار ناگهان پر از پروانه تو می مانند ...!

اسماء خواجه زاده

ص: ۶

فصل اوّل: سال های سکوت

شب، سایه اش را بر تمام شهر کشیده است، صدایی جز صدای سکوت به گوش نمی رسد؛ آرامشی غریب همه جا را فرا گرفته است؛ آن چنان که گویی ساعاتی پیش، اینجا، هیچ اتفاقی نیفتاده است؛ همه جا آرام آرام است، تو نیز سکون و سکوت را به قلبت دعوت کن و بخواب که این شب، با تمام سکوتش، شبِ آغازِ اِتِّفَاقِ قَلْبِ توست!

آسوده بخواب ملیکه!

در قصر ولوله ای برپاست، کسی آرام ندارد، همه در رفت و آمدند و شتاب و اشتیاق در چشم هایشان موج می زند، شتاب های صادقانه که برای هر چه بهتر به انجام رسیدن مقدمات مراسمی انجامی می شود که دیگر وقتی تا برگزاری اش باقی نمانده است؛ تمام اشتیاقها هم برای آن است که همه این ها برای توست؛ عروس جوان قصر! نوه قیصر روم!

مادرت از فرزندان حواریون باشد، نسب به شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام رسانده باشی، پدرت فرزند قیصر روم باشد،

ص: ۸

آینه در انعکاس جمال و ادبت مانده باشد، عزیز کرده پدر باشی، دیگر چه بهانه ای می ماند برای این که کسی نخواهد در جشن باشکوه هم پیمانی تو با پسر عمویت شرکت کند؟!

غوغا از قصر در تمام خانه ها رسوخ کرده است، نبض شعف، آشکارا در رگ های پنهان شهر می زند، قرار است تو عروس این قصر باشی! تو ملیکه!

تمام مقدمات فراهم شده است، شکوه شادی در چشم ها موج می زند، سیصد نفر از رهبانان و قسیسین نصاری در ردیفی و هفتصد نفر از اعیان و اشراف در سویی به همراه چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران لشکر و بزرگان مملکت جمع اند.

تختی که پسر عمویت قرار است روی آن بنشینند به انواع جواهرات آراسته و روی چهل پایه نصب شده است؛ صلیب ها آویخته اند و سفرهایی(۱) از انجیل گشوده شده است که ...!

اسقف هنوز شروع به خواندن عقد نکرده، لرزشی ناگهان،

ص: ۹

پایه های تخت را درهم می شکنند؛ زمزمه ها در سکوت جان می گیرد، این نشانه خوبی نیست، اسقف ها رنگ پریده اند و وحشتی گنگ در جانشان رخنه کرده است. تمنای آنان از جدّ تو برای گذشتن از این اوضاع منحوس، سودی ندارد، حتی حالا که باور دارد این اتفاقِ غریب، نطفه زوال کیش و فرمانروایی اش را در خود پرورانده است.

پایه های تخت دوباره استوار می شود، صلیب ها، قامت می افزایند؛ همه چیز آماده است جز آن که خدا چنین پیمانی را نمی خواهد و این پیمانِ نبسته، یقیناً گسستنی است ...!

جمع مسیحیان پراکنده شدند؛ شب فرا رسیده است و اندوه برهم خوردن مراسم عروسی تو با پسر عمویت در تاریکی حزن آلود شب گم شده است، همه جا آرام است، تو هم بخواب و آرام باش که این شب، شبِ آغاز اتفاقِ قلبِ توست!

* * *

در میان تمام این قلب های نا آرام بازار برده فروشان - دست هیچ طوفانی به آرامشِ خانه کرده در قلب تو نمی رسد که تو می دانی دست کدام حادثه ای تو را در میانِ این کنیزان نگاه داشته

ص: ۱۰

است، این سرنوشت هنوز به دست نرسیده مبارکت باشد؛ سرشار باش و غرق لذت که تو خاتون آسمان و زمینی!

گویی تمام نورهای عالم در قصر جدّ تو فرود آمده اند، نگاه کن، او عیسی علیه السلام است که به استقبال میهمانان قصر رفته است؛ آن ها را می شناسی؟!

محمد است - آخرین فرستاده خدا -؛ علی است - جانشین و داماد او - به همراه فرزندش. درست می شنوی! گوش هایت آن چه را شنیده اند برای دلت تکرار می کنند: «محمد» به خواستگاری تو آمده است برای فرزندش؛ فرزند آخرین پیامبر خدا! شاد باش ملیکه، شاد! که فرزند تو نیز آخرین است؛ آخرین امام!

از خواب که بر میخیزی بیم جان و ادارت می کند این خواب را سر به مهر باقی بگذاری، نگذار کسی بداند چیزی در قلب تو فرو ریخته است؛ نگذار بدانند که تو بانوی بدون مرز خاک و افلاکی!

گذشت روزها به ماه رسید و ماه ها به سال ها ...! قرار است خواب هایت رنگ واقعیت بگیرد؛ قرار است بی قراری های چند ساله ات تمام شود؛ اندکی صبور تر که هجران هرچه طولانی تر، حلاوت رسیدن هایش ماندنی تر.

ص: ۱۱

صبور باش ملیکه که قرار است خدا پاداشِ بی‌تابی‌هایت را آرام آرام به دست‌هایت هدیه کند، قرار است ...!

* * *

تو می‌دانی که از حالا تویی و آینده‌ای که پیشاپیش، همه‌اش را می‌دانی. جدّت به قصد جدال با مسلمانان لشکر کشیده است؛ همان‌طور که در خواب خبرش را شنیده بودی، آماده باش که قرار است در کسوت کنیزان، در سرزمین اسلام، نفس تازه کنی؛ آماده باش که این اسارت، ابتدای آزادی است. اشتیاق را لبریز کن که دیدار نزدیک است. از نامت اگر پرسیدند بگو «نرجس»!

* * *

آرام باش نرجس! آرام ...! قدم‌هایت را کوتاه‌تر بردار! بگذار قلبت اندک‌اندک با حضور این اتفاق خوب بگیرد؛ حالا و در زمانه‌ای که نور را جرعه‌جرعه به کام عطش‌زدگان می‌ریزند، در مسیر خورشیدی چون امام‌هادی علیه‌السلام بودن غنیمتی است.

آرام باش و جان‌تشنه‌ات را لبریز کن! فصل، فصلِ پایانِ فاصله‌هاست!

* * *

ای بُشر! دوستی تو و خاندانِ تو با ما اهل بیت همیشگی است،

ص: ۱۲

آن چنان که فرزندان آن را به ارث می برند، تو را بشارت می دهم به پیشی گرفتن در دانستن رازی که شیعیان، بعد خواهند فهمید ...

قلب بشر از سخنان امام هادی علیه السلام شادمان است و اندیشه اش به سوی کاروان اسیرانی پر کشیده است که او مأمور خریداری و مواظبت از یکی از کنیزانش شده است. تو تمام این ها را با قلبت حس می کنی و گرنه چگونه می توانی در میان این همه خریدار، دل به همانی ببندی که باید؟

خریدار رفته است، جای پای سخنان هنوز در چشم های مرد فروشنده آشکار است «حتی اگر سلیمان باشی و دارای تمام حشمت او رغبتی به تو نخواهم داشت ...».

زمان به آنچه تو می خواهی نزدیک شده است؛ نزدیک و نزدیک و نزدیک ...

بشر رو به روی توست، آرام باش و بگذار نامه ای را که منتظرش هستی به تو بسپارد تا بخوانی و با او راهی شوی!

دست هایت از شوق می لرزد، نامه مولایت در دست توست، اشک ها، امانت را بریده اند. بیم مدار که سرنوشت همان است که

ص: ۱۳

خدا برایت رقم زده است، فروشنده تو را با همین رسول، راهی خواهد کرد، تقدیر رقم خورده تو همین است، بگذار تا بُشر با تعجب به تو که مدام نامه مولایت را می بویی و می بوسی نگاه کند و بی قراری هایت برایش عجیب بنماید! عاقبت او نیز خواهد فهمید که تو مدت هاست منتظر رسیدن این لحظه ای! همان که می خواستی!

* * *

خوش آمدی بانو؛ سهم خدا شدنت مبارک! جان تشنه تو به این چشمه چه عطشی داشت! دیدی وعده راستین خدا را؟ دیدی زلال ترین سرنوشت رسیدنت را؟

چشم مگردان که تعبیر خواب هایت صادقانه تر از آن است که میپنداشتی! وعده تخلف ناپذیر خدا!

* * *

سرت سلامت نرجس که سر سلامتی تمام هرچه هست های خدا در دامن تو فرود آمده است! چهره ات اشتیاق یک بشارت آشکار را فریاد می زند، فرشتگان به تهنیت آمده اند - گوش بسپار و لحظه هایت را در ادراک ابتدای سرانجام وعده های معبودت رها کن! در ابتدای آغاز فرزندت!

* * *

ص: ۱۴

یادت هست؟ بانویی را که مریم در خواب او را بانوی بانوان جهان نامید؟ هم او که از تو خواست تا به یگانگی خدا و رسالت پدرش شهادت دهی تا دیگر مانعی برای دیدن فرزندش در خواب نداشته باشی. یادت هست مذهبی که در خواب به آن ایمان آوردی؟!

اندوه، هراس، دلواپسی ... هر چه بوده است را به فراموشی بسپار، امام هادی علیه السلام تو را به امانتدار خوبی خواهد سپرد تا از آیین تازه ات بیشتر بدانی و بیاموزی؛ به خواهرش حکیمه؛ تنها بانویی که در آن شب حادثه در کنار توست - و پس از آن، حریم امن عسکری ...!

* * *

شب، شب نیمه شعبان است، شب پایانِ اعتکافِ شَعَف! چه شوقِ سرریزی از چشم هایت می تراود! هنوز باور نمی کنی که رگ هایت تحمّل این غوغای در وصف نیامده را داشته باشند که تمام آسمان امشب، میهمان جانشینِ خدا در زمین است.

حکیمه بی تاب است، مولایت از او خواسته تا امشب را کنار تو باشد؛ حکیمه بی تاب است و پر از پرسش، هر چه بیشتر تو را میکاود کمتر انعکاسی از مادر شدن را در چهره ات می بیند، جز آن نور در پیشانی ات!

اما تو آرامی که می دانی شباهتی هست بین تو با مادر موسی علیه السلام، تو می دانی که تا آن لحظه هنوز نیامده، هیچ کس از راز وجود فرزندت باخبر

نخواهد شد، حالا فقط تو می دانی، مولایت و حکیمه!

* * *

خوابت نمی برد؟! جهانی در انتظار حدوث این ناگهان فراگیر اتفاق هاست و تو تا می توانی از این دقیقه ها استفاده کن نرجس! از این دقیقه ها که این ناگهان فراگیر تنها و تنها از آن توست! از این دقیقه های یکی بودن با فرزندت!

«اشهد ان لا اله الا الله وانّ جدی رسول الله وانّ ابی امیرالمؤمنین ... اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری وثبت وطأتی و املاء الأرض بی قسطاً وعدلاً»

حجاب میان تو با زمین برداشته شده است و کار فرشتگان تمام، این وعده آشکار الهی است که از حنجره فرزند تو در گوش ملکوت می پیچد، عدالتی آشکار متولد شده است تا انتقام مظلومیت تمام معصومیت های رفته را بگیرد؛ عدالتی که اکنون سر به سجده دارد، دست به آسمان و زبان به ذکر.

کودک را به حکیمه بسیار نرجس که مولایت بی قرار دیدن این ملکوت در زمین فرود آمده است. بی تاب دیدن «م ح م د» ش!

* * *

ص: ۱۶

فرزند تو روزها است که آغاز شده است، بی همه و در سکوت: چونان آرامشی که می گویند قبل از طوفان همه جا را در خود می کشد؛ دلتنگی نکن اگر کودکت را نمی بینی؛ بگذار او در آغوش امانتداری جبرئیل بماند. در دست های امن خدا!

* * *

خلیفه می هراسد! هراسی آشکار که ناتوان ترین گوش ها از شنیدن صدایش عاجز نیستند و نارسا ترین عقل ها از فهمیدنش! زمان را هر طور که حساب کنی نزدیک تر از این فصل، فصلی به از راه رسیدن آن بشارت موعود نیست، نهمین فرزند از فرزندان حسین علیه السلام، فرزندی که قرار است بیاید تا ریشه های ظلم را در جهان بخشکاند؛ فرزندی که ذخیره خداست و انتقام گیرنده تمام مظلومیت ها؛ حتی اگر از جهان یک روز باقی مانده باشد؛ بشارتی که تمام امامان پیش از این وعده داده اند و حالا امام عسکری هشتمین فرزند است؛ خلیفه عجیب می هراسد!

* * *

همه چیز به دقت کنترل می شود، کوچک ترین حرکت را جاسوسان به خلیفه گزارش می دهند، قرار است در چشم

ص: ۱۷

نیامدنی ترینها از ذره بین کارگزاران حکومت خارج نباشد، قرار است در مقابل زوال این بر تخت نشستن های بی مشروعیت، در پنهان و آشکار به بند کشیدن وارثان حقیقی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله، سدّی مقاومت ناپذیر کشیده شود، اما بنی عباس خودش خوب می داند که این التهاب پر از دغدغه، جز آشوبی که پایه های مقاومتش را سست کند برایش هیچ ارمغان دیگری نخواهد داشت که درک نکردن کرامت و فضیلت خاندان محمد صلی الله علیه و آله، در برابر حرمت شکنی های پدیدار، ارتجاعی است اعتراف شدنی!

* * *

همه چیز گزارش می شود، غافل از آن که امنیت مدام فرزند تو در دست های کسی است که هیچ کسی را یارای مقابله با آن نیست، غافل از آن که خدا جبرائیل را به حفاظت فرزند تو گماشته است و خود نگهبان ودیعه ای است که وعده اش را داده است!

* * *

«عمو! عقب برو! من به نماز خواندن بر پیکر پدرم از تو سزاوارترم!»

می شنوی بانو! لازم نیست فرشتگان ابرها را از پیش

ص: ۱۸

چشم هایت کنار یزند تا تو بتوانی از بلندای آسمان، صلابت و شهامت و جاذبه فرزندت بر پیکر امام عسکری علیه السلام و رسوایی جعفر را بر ادعای دروغین وارث امامت بودنش ببینی و بشنوی.

کجا کسی به خاطر دارد که بر پیکری که عیبت طهارت است و مصداق روشن «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...» کسی بتواند نماز بخواند که هنوز به ابتدایی ترین واژه های پاکی هم نرسیده است. آری! هنوز هم تنها يك عصمت محض است که بر پیکره معصومیتی دیگر نماز می خواند! هنوز هم...! این را همه می دانند بانو!

* * *

چقدر مانده است نمی دانی! با تو و آسمان فقط لبریز اشتیاقِ مهمانی هستی که همین روزها خدا نوای «ارجعی إلی ربک» را برایش زمزمه خواهد کرد و او خواهد رسید؛ پس از آن که آخرین رسالتش را در زمین به انجام برساند! غدیری دیگر اما پنهان و سر به مهر!

امام راز این آخرین بازمانده را جز برای قلب های با اطمینان خو گرفته، نگفته است؛ قلب هایی که می داند هیچ طوفانی ریشه ایمانشان را به فرزندش سست نخواهد کرد که تو دیده ای هر بار که تحسین چشمی به سراپای این فرزند می نشیند، نگاهِ مولایت

ص: ۱۹

بارانِ تحسین است که بر قامتِ جوانِ کودکت فرو می بارد و چه احتیاطی می کند در پنهان نگاه داشتنش! و تو باز هم می دانی که پنهان زیستن، سهم فرزند توست! آن چنان که دستِ هیچ نامحرمی به این شباهت محض با رسول خدا نرسد؛ حتی اگر این نامحرم، هم خاندانِ فرزندات باشد؛ حتی اگر عمویش جعفر!

پریشانی به دلت راه نده! می دانم، می دانم بانو! جعفر قرار است پس از مولایت ادّعی امامتش را پر رنگ کند و میراثِ دارِ امامتی شود که پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در دو برادر جمع نخواهد شد.

پریشان دل های نگران شیعیانی که منتظر اقامه نماز بر پیکر امام عسکری علیه السلام هستند، نباش. پریشان هیچ اتفاقی نباش که این مرد را فرزندات «مهدی» به آسانی رسوا خواهد کرد. پریشان نباش نرجس!

بی قراری هایت را به باد بسپار که خدا پیشتر از این وعده حضورِ آخرین بازمانده اش را در نفس نفس زدن های زمین جاری کرده است. بی قراری هایت را به باد بسپار که حضور فرزند تو انکارناپذیر است؛ بگذار تقدیر پنهانی فرزندت پنهان بماند!

آرام تر بانو! آرام تر! درست است که آسمان به داشتنِ فرزندِ تو فخر می فروشد؛ درست است که این روزها به او نزدیک تری، اما زمین میعادگاه تحقق وعده ای است که خدا پیشتر از این به طوفان قلب های ناآرام، مژده رسیدنش را داده است، اندوهگین مباش که تو خوب می دانی فرزندت در کجای تمام اتفاق های خدا ایستاده است که تپش های صادقانه هیچ دلی به انکارش بر نمی خیزد و هیچ شفافی نیست که بتواند در زلالِ حضورِ آینه خیزش گم نشود!

تو که می دانی خدا هجای انتظار را به بهای او به وادی معنا کشانده است و هیچ هیاهویی نخواهد توانست بلندای خیزش نامش را از ضرباهنگ وعده های محقق شدنی، پس بگیرد؛ تو که می دانی بانو!

بگذار هر کسی که می خواهد انکار کند، اینان مردمانی هستند که وقتی در ادراک حادثه ای می مانند دست به انکارش می زنند و شانه خالی می کنند و می گریزند! و چه بد مردمانی!

بگذار هر کسی که می خواهد انکار کند که خدا می داند چگونه حجتش را به نابینا ترین چشم های در سیاهی مانده، نشان دهد، هنوز زود است بانو!

«الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى اراني الخلف من بعدى اشبه الناس برسول الله خلقا وخلقاً يحفظه الله تبارك و تعالی في غيبته ثم يظهره فيملاً الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً» (۱)

به خاطر داری؟ زمانی را که مولایت خدا را سپاس گفت که او را از این جهان بیرون نبر تا جانشین اش را به او نشان داد. جانشینی را که در صورت و سیرت شبیه ترین مردم به پیامبر خداست، جانشینی را که خدا خود در دوران غیبت اش، عهده دار حفاظت از اوست. آن گاه که به او فرمان ظهور می دهد، زمین را لبریز عدل و داد خواهد کرد همان گونه که از ستم و بیداد لبریز شده است.

به یاد بیاور و دل نگران مدار اگر تقدیر، زندگانی پنهانی را برای فرزندت رقم زده است و اگر عده ای به انکار او بر می خیزند ...!

ص: ۲۳

رسم همین بود! کاروانیان برای پرداخت حقوق مالی خدمت امام می رسیدند و دل به زیارتِ جمال نورانی مولایشان روشن می کردند و امام، بسته ها را نگشوده، نام صاحبان بسته ها و مقدار اموالی را که در آن بود، می فرمودند. این رسم تازه ای نبود که کسی از آن بی اطلاع باشد.

آن روز نیز کاروانی از قم رسیده بود، خاطره نماز خواندن مقتدرانه فرزند عسکری بر پیکر پدرش از یادها نرفته بود؛ اما جعفر، هنوز در میان ادّعی ناباورانه و کاذب امامتش دست و پا می زد و به تبریکات عده ای که او را جانشینِ امام می دانستند دل خوش کرده بود که بار دیگر خدا با حادثه دیگری رسوا ترش نمود ...

کاروانیان که پس از رسیدن، تازه از جریانِ شهادت امام عسکری آگاه شده بودند، مغموم و حزن آلود، نشان وارثِ او را گرفتند.

یادت هست بانو؟! گروهی جعفر را معرفی کردند، یادت هست او آن روز روی آب های دجله همراه کنیزان و آوازه خوان هایش به خوشگذرانی و لهو و لعب مشغول بود؟

چه کسی باور می کرد که جانشینِ امام عسکری علیه السلام چنین آدمی باشد که نشانه کوچکی از امامت هم در او یافت نمی شود؟

کاروانیان در تأسفی آشکار تصمیم به پس دادنِ اموال به صاحبانشان را داشتند که محمّد بن جعفر حمیری قمی آنان را به صبر دعوت کرد تا جریان آشکار گردد.

جعفر که بازگشت، کاروانیان بهانه حضورشان را اعلام کردند و جعفر با بی صبری خواستار اموال شد. اهل کاروان رسم معمول را یادآور شدند و او بر آشفت و باز هم خواستار اموال شد و آن قدر پافشاری کرد تا کار به دربار بنی عباس کشید.

«معمد» کاروانیان را احضار کرد و از آنان خواست تا اموال را به جعفر بدهند و آنان باز هم به آن چه مرسوم بود اشاره کردند و گفتند: به شرط آن که جعفر از محتویات بسته ها خبر دهد، اموال را به او خواهند داد ...

* * *

جعفر رسوا شد؛ باز هم رسوا؛ آن چنان که خلیفه نیز او را در بهت و حیرت رسوایی اش رها کرد و کاروانیان رفتند!

* * *

قافله سالار به نام خوانده می شود، همه چشم ها به کسی دوخته می شود که در آستانه بازگشتن، آنان را به پیشگاه مولایش

«مهدی»

ص: ۲۵

فرا می خواند. پیکی از جانبِ فرزندِ تو است نرجس که خارج از شهر سامرا به سوی کاروانِ در حال بازگشت فرستاده شده است.

کاروانیان به خانه امام وارد شدند، بهتی دیگر! دیدی قلب هایشان چگونه می خواست از قفسِ سینه شان خارج شود؟ دیدنِ چهره آسمانی فرزند تو کار هر کسی نیست بانو! که هر چشمی توانایی دیدنِ خورشید را ندارد.

دیدی که فرزندت چه نیکو رسم پدر را به جا آورد، دیدی چگونه پیشانی ها به شکرانه این نعمت بر خاک نشست! اما دریغ که این جا آغاز اندوه و حسرتی است که قرار است بر شانه های زمین بنشیند، آغاز ارتباط پر از حجابی که از این پس بر چشم هایی تحمیل می شود که باید دیدن را بیاموزند؛ آغاز اولین غیبتی که وعده داده شده است!

* * *

حالا دیگر تمام حادثه ها، از حادثه بزرگ تری که اتفاق افتاده است باخبرند، مگر نه بانو؟ می بینی؟ می بینی چگونه سربازان تمام حواس شان را به یافتنِ جانشینِ امام عسکری علیه السلام داده اند؟ می بینی ضربان قلب ها شان چقدر تند می زند؟ می بینی چگونه آرام

ص: ۲۶

نمی گیرند تا شاید اندکی هراس را از چشم ها و دل های سرکردگانِ بنی عباس بگیرند؟ می بینی بانو؟ می بینی چگونه می گردند؟ اما گویی که آنان غافل اند که خدا قرار نیست زمین را از حجتش خالی بگذارد، گویی آنان نمی دانند آن چه نسبت به نابودی اش شب و روز را بر خود حرام کرده اند، درست همانی است که خدا قصد ماندگاری اش را دارد؛ ساده لوحانه تر از این باور دیده بودی؟ پیروزی آن هم در مقابل اراده ی انجام شدنی خدا؟!

آسوده باش نرجس! بگذار اینان به جست و جوی خویش ادامه دهند، تو که می دانی از این جا دیگر تمام حادثه ها، فرزند تو را نشانه خواهند گرفت؛ آسوده باش که خدا خود وعده پشتیبانی فرزندت را داده است؛ فرزندتی که پنهان بودن، سرنوشت اوست تا وقتی که می آید هیچ بیعتی بر گردنش نباشد؛ آسوده باش بانو!

زمان، زمانِ خطر کردن است و چه کسی است که نداند در معرضِ خطر ایستادن و نهرا سیدن، در کدام مرحله خلل ناپذیر ایمان قرار دارد؟ چه کسی است که نداند امانت داری، آن هم امانت داری امانت دار خدا چه یقینی را می طلبد؟

ص: ۲۷

چه کسی است که نداند رازداری در زمانه ای که گوشه گوشه اش، گوش هایی در کار شنیدن اند خواهان چه ظرافت ها و پنهان کاری های مدبرانه ای است؟

چه کسی است که نداند نادیده گرفتن رأی های شخصی در اموری که مخصوص خلیفه خداست، به چه مقام رضا و تسلیمی رسیدن است؟

چه کسی است که نداند التزام و تمسک های خالصانه در چارچوب معیارها و موازینی که شرع به تبیین آن ها پرداخته است، چگونه ضرورت ژرف نگری و شناخت های عمیق را به تصویر می کشد؟

چه کسی است که نداند سفیر خورشید بودن به چه معناست؟!

* * *

کسی از شیعیان نبود که نشنیده باشد دیگر امام زمانشان را نخواهند دید و دیگر نخواهند توانست با او ارتباط برقرار کنند، مگر به واسطه سفیرانی که وجود مبارک امام زمان، آن ها را به نمایندگی از جانب خویش برگزیده بود؛ کسانی که قلب ها شان در تنور حب صادقانه ولایتی لبریز، گداخته بود تا بتوانند در برابر امام زمانشان سر بلند بمانند!

ص: ۲۸

سفیرانی که در سعادت عظیم، دست هایشان به آسمان رسید و جرعه جرعه خورشید را نوشیدند.

گوارای شان باد و طوبی لهم!

* * *

جماعتی قریب به چهار صد نفر از شیعیان قدم به خانه امام عسکری علیه السلام نهاده بودند تا از حجّت خداوند پس از او پرسند. عثمان بن سعید عمری زبان به پرسش گشود که ای پسر پیامبر! از موضوع بزرگی می خواهم سؤال کنم که می دانم شما از من به آن آگاه ترید.

تردیدی نبود که امام از راز تمام دل هایی که در مقابلش هستند آگاه است و کوچک ترین خطوره ها، در شفافیت آسمانی حضورش انعکاس پیدا می کند.

امام از جای برخاست و فرمود: بگویم که برای چه این جا گرد آمده اید؟

چهره ها آشکارا میان دل دل زدن شنیدن جواب رنگ باخته اند.

امام عسکری علیه السلام فرمان می دهد، پرده فرو می افتد و نگاه ها، به سمت کسی کشیده می شود که ماه، مدار آینه جمال اوست.

چشم ها، سر از اطاعت خارج کرده اند و گویی به نقطه ای ابدی

ص: ۲۹

خیره مانده اند که امام زبان به سخن می گشاید: «هذا إمامكم من بعدی و خلیفتی علیکم اطیعوه ولا تفرّقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم. ألا! وانکم لاترونه بعد یومکم هذا حتی یتّم له عمر، فاقبلوا من عثمان ما یقوله و انتھوا إلی امره واقبلوا قوله ...» (۱)

این امام شماسست پس از من و جانشین من در میان شماسست، از او اطاعت کنید و پس از من پراکنده مشوید که در دینتان به هلاکت خواهید رسید. به هوش باشید که از امروز به بعد، دیگر تا پایانِ دورانِ غیبتش او را نخواهید دید، از این رو آنچه عثمان بن سعید از او برای شما خبر آورد بپذیرید و از هشدار او باز ایستید و گفتارش را قبول کنید.

* * *

چه پاداشی می توانست بیشتر از این بر جان عثمان بن سعید بنشیند که امام هادی علیه السلام بگوید: «العمری ثقتی» (۲) عمری مورد اعتماد من است.

ص: ۳۰

۱- ۳. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۱۷.

۲- ۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰ / غیبت شیخ طوسی، ص ۲۱۹.

چه پاداشی بالاتر از این برای کسی که نوجوانی اش را در تولای کسانی گذشته است که کار تمام آفرینش خدا به دست های آنان گره خورده است.

* * *

قرار بود امام زمان علیه السلام کسی را به نمایندگی برگزیند تا عهده دار نیابتی شود که شاید قلب های بسیاری، تمنای رسیدن به آن را داشتند، قرار بود کسی بیشتر از همه و شاید فقط او در میان همه، چشم هایش به زیارت ملکوت چشم های خدا در اشاره چشمان «مهدی» برسد. قرار بود کسی بتواند خطیر چنین مسؤولیتی گران را بر شانه های خویش بکشد و چه کسی بهتر از عثمان بن سعید عمری؟!

او که نشان اعتماد امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را بر قلب خویش مانند جان شیرین حفظ کرده است، کسی که آزمایش یقین و اعتمادش را بیشتر ها داده است.

* * *

عثمان بن سعید، اولین سفیر صادقانه سلوک ثانیه های پس از غیبت است؛ سفیری که توانست در حاکمیت اختناق، سفارتش را

ص: ۳۱

در پوشش روغن فروشی به درایتی تمام به انجام برساند و از این طریق، به اوج رسیدنی دیگر برای خود بسازد.

* * *

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

همگی بی تردید به سوی او باز می گردیم، ما تسلیم فرمان او و راضی به داوری و فرمان و تقدیر او هستیم. پدرت سعادت‌مندانه زیست و ستوده و شایسته از جهان رخت بر بست. رحمت و بخشایش خدا بر او باد و خداوند او را به اولیای خویش ملحق سازد. او که همواره در انجام دستورات پیشوایان و سروران خویش، کوشا بود و در کارهایی که او را به خدا و اولیای او نزدیک سازد کوشش خستگی ناپذیر داشت؛ خداوند روح او را شاد و چهره اش را درخشان سازد و او را بیامرزد.

خداوند پاداش و ثواب تو را افزون گرداند و در این مصیبت به تو شکیبایی ارزانی دارد.

محَمَّد! تو اینک در رحلت پدر، داغدار و مصیبت زده ای و ما هم اندوهگین. فراق پدرت برای تو وحشتناک بود و برای ما اندوهبار. خداوند او را در بازگشت گاه خود شادش گرداند. از کمال

ص: ۳۲

نیک بختی او این است که فرزندی چون تو به وی روزی ساخت که پس از مرگ او بماند و جانشین او گردد و برای پدر طلبِ آموزش نماید. بر این نعمت خدای را سپاس، چرا که دل های شیعیان ما به وجود تو و آن چه خدا در شخصیت تو و نزد تو قرار داده است شادمانند. خدا یاری ات کند و به تو نیز نیرو و اقتدار بخشد و پشتیبانی ات کند و در کارها به تو توفیق ارزانی دارد و نگهبان، حافظ و کفایت کننده امور و یار و یاورت باشد.»

سزاست اگر محمد بن عثمان از اشتیاق این نامه، سرِ مباحثات به آسمان بکشاند و بر ملائک فخر بفروشد که امام زمانش به تسلیت او برخاسته است و به حضور خویش سر سلامتی اش داده است. کسی را که حکم نیابتش از پیش ترها، از همان زمانی که امام عسکری علیه السلام درباره پدرش فرمود: پسر محمد و کیل پسر مهدی شما خواهد بود، امضا شده است.

شگفتا که تولّایی این چنین، بال پرواز است، گوارای شان باد سفیر خورشید بودن!

* * *

میهمانی آغاز شد، همه ها و پرسش هایی که در ذهن شیعیان

ص: ۳۳

جا گرفته بود، آرام آرام نمود پیدا می کرد، هر کس از آن چه چشم هایش دیده بود باوری برای خود می ساخت. نشانه ها همه نشان می داد که زندگی، در حال برداشتن بار خویش از شانه های محمّد بن عثمان است و کم کم زمان آن فرا رسیده بود که او نفر سوم از زنجیره سلوک سفیران خورشید را معرفی کند.

* * *

نام جعفر بن احمد را آن روزها کسی نبود که به عنوان صمیمی ترین همراه محمّد بن عثمان نشنیده باشد، دوستی که بیشترین سهم از ارتباط با محمّد بن عثمان را در روزهای آخر زندگی اش برداشته بود و گمان می رفت که او سفیر سوم باشد اما آن چه بر پیشانی جعفر بن احمد نوشته بود نیابت امام زمان علیه السلام نبود و او بعدها هم در کنار سومین سفیر، همچنان صادقانه و یک رنگ ماند؛ در کنار «حسین بن روح نوبختی».

خردمندی که در جامعه تشیع آن روز، آوازه شخصیت و اندیشمندی اش را همه شنیده بودند، کسی که پیش از سفارت نیز، وکالت محمّد بن عثمان را بر عهده داشت و امین و رابط او با بزرگان شیعه بود.

ص: ۳۴

شخصیت والایی که فرزاندگی و بلاغت فکری و دینی اش، اهل سنت را نیز به تکریم و احترام واداشته بود، خردمندی که با درایتی خاص هم عهده دار نیابت امام زمانش بود و هم با تدبیری آشکار و سیاستی پنهان در کنار دستگاه خلافت بنی عباس، تردیدها را به یقینی انکارناپذیر مبدل کرد و مرارت تقیه را به جان خرید تا بتواند در آرامش حضورش، از عهده انجام تکالیف نیابتش به خوبی بر بیاید.

* * *

«اگر من از دنیا رفتم حسین بن روح جانشین من است چرا که از امام دستور دارم او را به جانشینی برگزینم، از این رو در زندگی خود به او مراجعه کنید و در کارها به او اعتماد ورزید.»

حسین بن روح، سومین سفیر خورشید شد و میهمانی محمد بن عثمان با اعلام همین دستور پایان یافت.

* * *

زمان، رو به اندوه می رود؛ ساعت ها و روزها می دانند که قرار است چه دردی را بر قلب خویش تحمل کنند، از این به بعد واژه ها در تکرار صبوری اند و انتظار.

ص: ۳۵

علی بن محمّد سیمری در حال رفتن است و پس از او دیگر نیابتی نخواهد ماند. زمان، زمانِ فاصله است و فراق، دل‌ها به تسلای هم برخاسته اند. گویی سوگی در رگ‌های همه منتشر شده است که قرار را از جان‌ها بگیرد.

سوگی که نسل‌ها در رگ‌ها بدود، چشم‌ها را به آسمان و دست‌ها را به دعا بکشاند، چه ضجّه‌ها که قربانی این سال‌های نیامده نیامدنش خواهد شد. چه ضجّه‌ها، چه اشک‌ها...!

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم

«یا علی بن محمّد السیمری! اعظم الله أجر اخوانك فيه، فانك ميت ما بينك وبين سته ايام، فاجمع امرک ولا توص إلى احدٍ فيقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغيبه التامه فلا ظهور الا بعد إذن الله - تعالی ذکره - وذلك بعد طول الأمد وقسوه القلوب وإمتلاء الأرض جوراً»؛^(۱)

هان ای علی بن محمّد سمری! خداوند پاداش برادرانِ

ص: ۳۶

۱- ۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶ / غیبت طوسی، ص ۲۴۲، ۲۴۳.

دینی ات را در رحلت تو پرشکوه و بزرگ گرداند. تو تا شش روز دیگر به سرای باقی خواهی شتافت، از این رو به کارهایت رسیدگی کن و در مورد هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت منما چرا که عصر غیبت کامل (کبری) فرا رسیده است و دیگر جز پس از دریافت فرمان از جانب خداوند، ظهور نخواهد بود و دریافت فرمان از جانب خدا نیز پس از گذشت روزگاران و سخت شدن قلب های مردم و لبریز شدن زمین از ظلم و جور خواهد بود.»

* * *

پرسش ها، در مقابل آن که سفیر بعد از علی بن محمد سمري کيست پاسخی ندارد که قرار است از حالا به بعد آینه ها به انتشار نور بنشینند و این چنین انتظار آغاز می شود، دوران آغاز مکتبی که نقطه عطف عاشقانه های انتظار، عارفانه های عشق و سلوکانه های عرفان است. با ادراک تمام تسلیم هستی در برابر مفهوم لبریز جاودانگی در سایه انتظار «مهدی»!

ص: ۳۷

سفید

ص: ۲۸

تمام شد!

دوران ارتباط نیابتی با تو! با گنجینه همه خلقت خدا! و آغاز شد! تمام سال های حرمان و تحیر و انتظار!

دیگر هر کسی ادعای نیابت کند دروغ گفته است، دیگر هر کسی خود را واسطه تو بداند فریب کار است، دیگر هر پیامی که از جانب تو برسد نباید بر باور بنشیند که نیابتی این چنین از جانب تو دیگر از آن کسی نیست.

«... عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند مرا دیده اند، آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغگو است و افترا می بندد ولا حول ولا قوه الا بالله العظیم»

حالا- دیگر قرار است تو نباشی تا در غیبت و حیرت، امت ها گمراه شوند و سپس تو بیایی، همچون ستاره ای و زمین را از عدل پر کنی آن چنان که از ستم پر شده باشد. این را پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بود و حالا زمان آن رسیده است، زمان آن که باشی و نباشی و مردم سرشار شوند! چنان که از خورشید در حجاب ابر!

ص: ۴۰

قرار است تو نباشی تا در غیبت و حیرت، وادی وادی التهاب، بر قلب های پر از حیرانی نبودنت بنشیند و تردید در جان هر کسی که نشست از زمره هواداران هوای ولایت خارج شود! قرار است تو نباشی تا هرچه هست های خدا در سرزمین امتحانی سخت، به محک گذارده شوند و از میان آنان، شفاف ترین خلوص های لبریز تو را، برای روزهای بودنت انتخاب کنند، قرار است تو نباشی تا ضربان ضربان یقین، در رگ های ایمان آورندگان جاری شود و هر کس زنگاری بر یقینش ننشست بر بلندای بلندترین مقام قیامت بایستد.

قرار است تو نباشی تا پسندیده ترین وضع بندگان نسبت به خداوند آن باشد که تو را - حجت خدا را - نیابند و برای آن ها آشکار نشوی اما بدانند که حجت ها و بینات الهی، باطل نشده است و نفس نفس، صبح و شام در انتظار فرج بمانند.

قرار است تو نباشی تا شدیدترین خشم و غضب خدا بر دشمنانش زمانی باشد که تو را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد. و خدا می داند که اولیائش از هر چه تردید است سهمی نخواهند برد و گرنه حتی به قدر پلک برهم نهادنی حجت خود را از آنان نهان نمی ساخت.

قرار است تو نباشی تا در ناگهان رسیدنت زمین برای تو به هم پیچیده شود و منادی از سوی آسمان به نام تو بانگ برآورد آن چنان که تمام اهل زمین بشنوند و به تو دعوت شوند. ندایی که می گوید: آگاه باشید که حجت خداوند کنار خانه خدا آشکار گشت، پس از او پیروی کنید که حق با او و وجود اوست.

قرار است تو باشی و نباشی و مردم سرشار شوند، سرشار آن چنان که از خورشید در حجابِ ابرها ...! قرار است ...!

* * *

عصر، عصر حیرت شیعیان توست؛ عصر انتظاری درد آلود، عصر چشم به راه بودن غریب، عصر تشکیک و تردید هایی از ظلمت آمده. اما چگونه می توان شک کرد؟

شک در وجودی که یقین آمدنش فرا سوی تمام یقین هاست، شک در اعجازی که اتفاق افتادنش، بهانه تمام اتفاق هاست، مگر می شود شک کرد؟ به آسمانی وجودی که اولین امام آینه ها درباره اش فرمود: «زمین از حجت الهی خالی نمی ماند ولی خداوند به دلیل ستم پیشه بودن خلق و زیاده روی، آنان را از وجود حجت بی بهره می سازد».

ص: ۴۲

گناه از ماست که هر چقدر هم ادراک ها، در ضمیر خالی وهم ها، گم شده باشند باز هم تو، غیبت و ظهورت انکار ناپذیرتر از آنی است که بشود از آن تخلف کرد حضوری که به فرموده جعفر بن محمد علیه السلام غیبتی دارد که تخلف ناپذیر است و هر جوینده باطلی در آن به شک می افتد و اجازه نداریم علت آن را بیان کنیم.

حکمت غیبت تو، حکمتی است که در غیبت حجت های پیشین وجود داشته است و پس از ظهور روشن خواهد شد، چنان که حکمت کارهای خضر از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و بر پا داشتن دیوار فرو ریخته وقتی برای موسی روشن شد که آن دو از هم جدا شدند.

غیبت تو امری از امور الهی و سرّی از اسرار و غیبتی است از غیبت های او. کدام آگاه بصیری است که غیبت به تردید وادارش کند و ندیدنت، به سمت جاده های از تو برگشتن بکشاندش؟

کدام قلبی سر به اطاعت ندارد وقتی که تو فرمان داده ای پس از آخرین نایب از زمان آغاز کبرای غیبت به اجتهاد هایی که حجت شان خواندی رجوع نکند؟ که تو خود گفته ای «فاما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجه الله علیهم»؛

«و اما در مورد رویدادها و جریاناتی که در آینده رخ خواهد داد، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.»

آنان از نور تو را مژده داده اند که تو سرشار ترین رویداد عالمی، هر چند ندانیم زمان - در کدام لحظه همیشگی - ما را عابر کوچه از راه رسیدنت خواهد کرد. هر چند ندانیم که تو کی اتفاق می افتی، اما مگر می شود شک کرد؟ وقتی جوششی به نام تو در تمام ضربان ها می زند، وقتی همه منتظرند تا تو بیایی.

«باید در دولت باطل، خموش و چموش بود، باید در انتظار دولت حق بود، باید دانست که خدا حق را بر کرسی خواهد نشاند و باطل را محو خواهد ساخت»، این ها را امام صادق علیه السلام گفته است؛ مگر می توان شک کرد؟!»

فهرست منابع

- اصول کافی، جلد یک

- کمال الدین، جلد یک

- امام مهدی از ولادت تا ظهور، محمّد کاظم قزوینی، ترجمه و تحقیق: علی کرمی، سید محمّد حسینی

- بحار الانوار، جلد پنجاه و دو

- چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان حوزه

- راهی به سوی نور، علی رضا نعمتی

- ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، سید اسد الله هاشمی شهیدی

- عصر زندگی، محمّد حکیمی

- عصر ظهور، مؤلف، علی کورانی، ترجمه: عباس جلالی

- مهدی موعود؛ ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار، ترجمه علی دوانی

- غیبت طوسی

ص: ۴۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

